**اشاره با علامه سيد محمد حسين فضل الله در منزل ايشان در محله «حارة حريك‏» ناحيه جنوبى بيروت كه بيشتر ساكنانش را شيعيان تشكيل مى‏دهند ديدار كردم. 1 در اتاق ملاقات چيزى كه توجه هر بيننده‏اى را به خود جلب مى‏كند تصوير بسيار بزرگى از بنيانگذار جمهورى اسلامى حضرت امام خمينى است. در لبنان و غالب كشورهاى عربى همه علامه فضل الله را به ژرف‏انديشى، اصول‏گرايى فرهنگى، پيشگامى در عرصه گفت و گو بين مذاهب و اديان، رهبر فكرى مقاومت اسلامى لبنان و دفاع از انقلاب اسلامى ايران مى‏شناسند. در محيطى سرشار از تواضع مهربانى و سادگى گفت و گو، حدود يك ساعت‏به طول انجاميد. ايشان در حاشيه مصاحبه از موفقيتهاى حجت الاسلام و المسلمين سيد محمد خاتمى و روشنگرى توده مردم ايران سخن گفتند و از اقبال شديد نسل جوان و بويژه دانشگاهيان به رييس جمهور خاتمى با تبسم و خوشحالى ابراز خشنودى مى‏كنند. گفت و گوى ما با ايشان در چند محور انجام شد. ابتدا از جايگاه گفت و گو در قرآن پرسيدم و در ادامه در باره نتايج گفت و گوى تمدنها و موضوع آزادى و علل عقب‏ماندگى كشورهاى اسلامى سؤالاتى را مطرح كردم كه مشروح مصاحبه از پى مى‏آيد.**

**نامه مفيد: نظر شما در باره «گفت و گو» و ريشه‏هاى قرآنى آن چيست؟ علامه فضل الله: ما هميشه گفته و مى‏گوييم كه: فى البدا كان الحوار در آغاز گفت و گو بود. زيرا خداوند بزرگ، هنگامى كه ابليس از سجده بر آدم سر بر تافت‏با او گفت و گو كرد و سخنش را شنيد و پاسخ داد. پس از اين نيز آنگاه كه ابليس از خداوند مهلت‏خواست، به او مهلت داد و براى او بيان نمود كه گستره تاثيرش مطلق نيست: ان عبادى ليس لك عليهم سلطان. تو بر بندگان من تسلطى ندارى. هم چنين مى‏بينيم كه خداوند هنگامى كه خواست آدم را بيافريند با فرشتگان گفت و گو مى‏كند و به آنان مى‏گويد: (انى جاعل فى الارض خليفة) و فرشتگان از خدا مى‏پرسند و او پاسخ مى‏دهد. آنگاه خداوند از آدم مى‏خواهد تا با فرشتگان وارد گفت و گو شود. پس از آن هم در تجربه آدم در بهشت نيز جريان گفت و گوى خدا با شيطان ادامه مى‏يابد. علاوه بر اين مى‏دانيم كه خداوند به روايت قرآن با بسيارى از انبياء گفت و گو كرده است. بنا بر اين گفت و گو شيوه نمونه و برترى است كه خداوند به آن فرا مى‏خواند. خداوند سبحان انبيا را به خط گفت و گو راه نمود تا با امت‏خويش در باره موضوعاتى چون ايمان و كفر و توحيد و شرك و بسيارى از مسايل عقيدتى ديگر وارد گفت و گو شوند. بنا بر اين ما شيوه قرآنى دعوت و تبليغ مفاهيم و ارزش‏ها را شيوه گفت و گو مى‏دانيم. اين همان شيوه‏اى است كه خداوند از آن به جدال تعبير كرده است: (و جادلهم بالتى هى احسن) و با اهل كتاب به شيوه‏اى نيكوتر مجادله كنيد (و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتى هى احسن) و با اهل كتاب جز به شيوه‏اى نيكوتر مجادله مكنيد. قرآن در اين زمينه فراوان سخن گفته است و ما در كتاب‏هاى خود مانند (الحوار فى القرآن) و (اسلوب الدعوة فى القرآن) بحث‏هاى مفصلى از آن ارائه داده‏ايم. بطور طبيعى گفت و گو تنها شيوه‏اى است كه مى‏توانيم براى روشن شدن افكار و رويارويى باديگرانى كه ديگر مى‏انديشند به كار گيريم تا به تفاهم برسيم و آنان را به پذيرش فكر خويش دعوت كنيم. ما بايد در درون خود و با خود بى‏صدا فكر كنيم و در برابر ديگران و با ديگران با صدايى شنيده شونده بيانديشيم و گفت و گو همان با هم انديشى با صدايى مسموع است. بايد روى به تبادل افكار آوريم و با هم بيانديشيم زيرا تفكر جمعى در صورت امتداد و استمرار، ما را در بسيارى از موضوعات فكرى وفرهنگى به نتايج مطلوب ترى مى‏رساند و كوتاه‏ترين راه براى رسيدن به نتيجه همين شيوه گفت و گوست كه اسلام فراروى ما نهاده است.**

**نامه مفيد: حضرت عالى در جايى گفته‏ايد كه «درگيرى بين اسلام و غرب در آينده شديدتر خواهد بود» آيا معناى اين سخن آن است كه شما به گفت و گوى بين تمدن‏ها اعتقادى نداريد؟ علامه فضل الله: به نظر مى‏رسد كه مشكل ما با نظام هاى غربى است كه توانسته‏اند به وسيله تبليغات شديد عليه اسلام و مسلمانان و با استفاده از همه دستگاه‏هاى تبليغاتى و فرهنگى ذهنيت توده مردم غرب را تحت تاثير خود قرار دهند. مشكل اين جاست كه غرب در برابر اسلام و مسلمانان حالت‏خصمانه به خود گرفته است، چنان كه هدفش ساقط كردن اسلام در درون مسلمانان و يا استخدام برخى از عناوين اسلامى در جهت تامين منافع خويش و تسلط بر مسلمانان است. بطور كلى غرب به دنبال آن نيست كه وارد گفت و گو با اسلام شود، زيرا مساله مهم براى او اين نيست كه حقيقت چيست؟ آيا حقيقت در نزد اسلام است‏يا غير اسلام؟ و... بلكه مساله غرب اين است كه منافع خويش را بيابد و بربايد. غرب با استفاده از همه ابزارها به دنبال كسب منافع خويش در جهان اسلام است. بنابر اين تازمانى كه غرب چنين ذهنيتى دارد و در رويارويى با اسلام و مسلمانان در اين خط، مشى مى‏كند بسى دشوار است كه طرف تمدنى گفت و گو باشد. ما گفت و گو با غرب را رد نمى‏كنيم. من همواره و هنوز مبلغ گفت و گو با غربى كه قواعد گفت و گوى فكرى و فرهنگى را بپذيرد، بوده و هستم و گفت و گو با توده مردم غرب كه تحت تاثير تبليغات نيستند را مفيد مى‏دانم. من بر ضرورت گفت و گو با اينان اصرار فراوان دارم زيرا گفت و گو سبب باز شدن عقول و قلوب غربيان مى‏شود و ما با بهره گيرى از اين فرصت مى‏توانيم اسلام را به درون جوامع غربى وارد كنيم و آنان را به اسلام فرا بخوانيم. من معتقدم كه گفت و گوى دقيق و غير منفعلانه با انسان غربى در مسايل فكرى و سياسى بهترين فرصت‏براى ورود به بحث پيرامون اسلام و پيروان آن است. آنچه كه ما شرقيان از آن رنج مى‏بريم يكى تعصب است وديگرى انفعال، كه آمادگى پذيرش ديگران را حتى در سطح گفت و گو از بين مى‏برد. بنابراين من معتقدم كه با داشتن ذهنيت علمى دقيق و نزديك به ذهنيت عقلانى انسان غربى‏اى كه نسبت‏به گذشته تاريخى عقده‏اى به دل ندارد، ورود به عرصه گفت و گو، فرصت مناسبى براى آشنا كردن و گرواندن غربيان به اسلام است.**

**نامه مفيد: از آن جا كه مى‏بينيم «هر گروهى به آنچه دارند دلخوشند» (كل حزب بما لديهم فرحون) و نيز هر فرهنگ و هر تمدنى به آنچه دارند مى‏نازند و متعصبند، چگونه مى‏توان وارد گفت و گو شد؟ علامه فضل الله: من قبول ندارم كه دايره گفت و گو چندان تنگ باشد. انسانى كه داراى انديشه است و عقده روانى ندارد مى‏تواند از دايره فكرى ويژه خود به دايره فكرى ديگرى انتقال يابد. وقتى مى‏بينيم كه برخى از دانشمندان برجسته غرب مانند روژه گارودى بدون توجه به تصورى كه غرب از اسلام دارد، مسلمان مى‏شوند مى‏توانيم اين را نمونه‏اى از واقعى بودن امكان پذيرش اسلام از سوى غربيان بدانيم. پس بطور جدى اين امكان وجود دارد كه اين انسان غربى از عقيده ماركسيستى يا مسيحى‏اش دست‏بكشد و اسلام را بپذيرد. بنابر اين گروه‏گرايى در صورتى كه به تعصب نيانجامد مشكلى به شمار نمى‏آيد. گروه‏گرايى آنگاه مشكل‏ساز است كه افراد را در دايره گروهى خود محبوس كند و مجال انديشه آزاد ندهد. چنان كه بسيارى از افراد تحصيل كرده خود را در دايره فرهنگ خويش محدود مى‏بينند و آمادگى ندارند چيزى از فرهنگ ديگر بخوانند يا بشنوند.**

**نامه مفيد: آيا در گفت و گوى بين تمدن‏ها، جهان اسلام عناصرى قوى دارد؟ و اگر دارد اين عناصر چيست؟ علامه فضل الله: من معتقدم كه عنصر قدرت ما همان «انديشه اسلامى‏» است. اما انديشه نيازمند انديشمندانى است كه بدانند چگونه اين عناصر قدرت را در عرضه اسلام به ديگران به كار گيرند. مشكلى كه در اين زمينه در جهان اسلام وجود دارد اين است كه فعاليت اسلامى روشنفكران و انديشمندان مسلمان متاثر از نيازهاى منطقه‏اى است كه در آن زندگى مى‏كنند. اينان به اسلام در مقياس جهانى و از دريچه نياز جهان به اسلام فكرى نمى‏كنند. در حالى كه در قرآن مى‏خوانيم كه خداوند رسول خود را به عنوان «كافه للناس‏» (براى همه مردم) ومايه رحمت‏براى همه جهانيان مى‏خواند. بنابراين من تصور مى‏كنم كه ضرورى است تا انديشه كنيم وببينيم كه اسلام چگونه به نيازهاى جهان امروز وانسان امروز پاسخ مى‏دهد وبراى مشكلات پيچيده ومسايل حياتى‏اش چه برنامه‏اى دارد؟ هنگامى كه توانستيم اسلام را در حجم دينى جهانى مطرح كنيم كه همه مسايل انسان را در سطح جهان پى گيرى مى‏كند اين امكان به وجود خواهد آمد كه اسلام در رويارويى با تمدن‏هاى ديگر قوى وقدرتمند ظاهر شود.**

**نامه مفيد: آيا شما امروزه در جهان اسلام تمدن مشخصى را سراغ داريد؟ علامه فضل الله: وقتى از جهان اسلام سخن مى‏گوييم نوعى مبهم از تمدن را مشاهده مى‏كنيم كه نه تمدن اسلامى است ونه تمدن بدوى و نه تمدن غربى. (فيها من كل فاكهه زوجان).**

**نامه مفيد: ما چگونه ما شديم و چگونه غرب توانست‏به قله دانش و تكامل تكنولوژيك و پيشرفت اجتماعى برسد؟ علامه فضل الله: به ياد گفت و گويى مى‏افتيم كه بين دو دوست در نجف كه يكى به جايگاهى مرجعيت رسيد و ديگرى در وضع عادى متوقف ماند، اتفاق افتاد. اين كه باز مانده بود از دوست‏سابقش پرسيد: ما در درس و بحث‏با هم بوديم، چگونه پيش افتادى و پس ماندم؟ آن مرجع در پاسخ گفت: اى شيخ! ما سفر كرديم و راه را درنورديديم و تو باز ايستادى.**

**نامه مفيد: راه خروج از اين عقب‏ماندگى و ضعف را چه مى‏دانيد؟ علامه فضل الله: راهش اين است كه از همان مسيرى كه ديگران رفته‏اند، حركت كنيم. من معتقدم كه ما بايد درس‏هاى فراوانى از تاريخ تمدن اسلامى بگيريم زيرا اسلام در كمتر از صد سال توانست تمدنى بسازد. ما مى‏توانيم چنين تمدنى را امروزه هم پديد آوريم. اما، ما مى‏بينيم كه بسيارى از دانشمندان مسلمان كه در مراكز تحقيقاتى در غرب كار مى‏كنند و در اختراعات واكتشافات نقش دارند، توانسته‏اند در زمينه‏هاى علمى مختلف به رتبه علمى دانشمندان غربى برسند بلكه در شرايطى بر آنان هم پيش بگيرند. از اين رو ما مى‏گوييم كه مسلمانان داراى توان و نيروهاى عظيمى براى حركت‏به سوى پيشرفت هستند اما به شرط آن كه شرايط لازم و فرصت‏هاى مناسب براى فعاليت علمى وفرهنگى در جوامع اسلامى فراهم آيد . مشكل ما اين است كه نظام‏هاى موجود در جهان اسلام، مغزها را فرارى مى‏دهند و سبب مى‏شوند تا اين مغزها مورد لطف و رحمت دولت‏هاى غربى‏اى قرار گيرند كه مغزها را مى‏خرند و در مراكز تحقيقاتى و علمى خود به كار مى‏گمارند. در عين حال مى‏بينيم كه نابخردان و جاهلان از سوى دولت‏هاى اسلامى مورد تشويق وحمايت قرار مى‏گيرند ولى نو آوران وخردمندان فرصت مناسبى نمى‏يابند.**

**نامه مفيد: راه موفقيت اسلام را چه مى‏دانيد، آيا موفقيت اسلام در گرو منطق قدرت است‏يا قدرت منطق؟ علامه فضل الله: من معتقدم كه هر دو عنوان ضرورى است، اين كه ما بايد قدرت منطق داشته باشيم تا با منطق ديگران رو به رو شويم. زيرا ديگران هم به لحاظ علمى و فرهنگى منطقى دارند كه بايد با منطقشان با منطقى نيرومند رو به رو شويم. همچنين مى‏بينيم كه ديگران داراى قدرت سياسى و نظامى واقتصادى هستند كه ايجاب مى‏كند تا ما هم از منطق قدرت استفاده كنيم چنان كه اين آيه به ما دستور مى‏دهد: (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة) زيرا تنها با استفاده از قدرت مى‏توان با قدرت ديگر مقابله كرد. زيرا ديگران چه بسا با استفاده از قدرت خويش در صدد چيره شدن بر سرنوشت ما بر آيند. بنابر اين ما هم با قدرت منطق موافقيم وهم با منطق قدرت، اما به شيوه‏اى كه اسلام مى‏گويد يعنى اين كه به حق كسى تجاوز نشود وتنها از كيان اسلام ومسلمانان دفاع شود.**

**نامه مفيد: تصور مى‏كنيد كه گفت وگوى تمدن‏ها چه نتايجى در پى داشته باشد؟ علامه فضل الله: ارزش واهميت گفت وگوى تمدن‏ها اين است كه سبب مى‏شود تا فرهنگ‏ها و اهالى تمدن‏ها يكديگر را درك كنند زيرا دورى تمدن‏ها از هم و وجود چالش بين آنها به تيرگى روابط ونگرش تمدن‏ها نسبت‏به هم مى‏انجامد و اهالى تمدن‏ها را فهم متقابل باز مى‏دارد. بنابر اين فراهم كردن زمينه‏ها وشرايط طبيعى گفت وگوى تمدن‏ها در مرحله نخست‏به درك متقابل تمدن‏ها مى‏انجامد واين امر در مرحله بعد به ما اين امكان را مى‏دهد كه نقاط مشترك را در يابيم ودر اين نقاط با ديگران پيوند برقرار كنيم. اين همان چيزى است كه قرآن از آن با تعبير «كلمه سواء» (سخن مشترك) ياد مى‏كند. از اين طريق وارد گفت وگو در باره مسايل اختلافى مى‏شويم وطبيعى است كه گفت وگوى علمى ودقيق كه به دور از شيوه چالش خصمانه باشد به تفاهم وپيوند در نقاط مشترك بيانجامد. ضرورتى ندارد كه رابطه بين تمدنى با تمدن ديگر رابطه ستيز ونزاع باشد تا بر اساس آن هر كدام در صدد ويرانى ديگرى بر آيد. بلكه اين رابطه مى‏تواند رابطه گفت وگو براى دست‏يابى به وضعى بهتر بر اساس تفاهم در نقاط مشترك باشد. با اين امر فرصتى مناسب براى شتافتن به سوى وحدت وصلح جهانى دست‏خواهد داد. گفت وگوى تمدن‏ها مى‏تواند نتايج فراوانى در پى داشته باشد كه يكى از آنها اين است كه هر كدام از تمدن‏ها مى‏تواند از فراورده‏هاى تمدن‏هاى ديگر آنچه را كه با اصول فكرى‏اش سازگار است، بر گيرد.**

**نامه مفيد: برخى معتقدند كه يكى از عوامل عقب ماندگى جهان اسلام از غرب تعدد و اختلاف برداشت‏ها و قرائت‏ها از اسلام است، به عنوان مثال در دوره مشروطه با دو جريان فكرى و فقهى رو به رو مى‏شويم كه برداشت‏هاى متضادى از مساله حكومت در اسلام دارند. يك جريان بر حق مردم در حكومت و خلافت اصرار دارد و ديگرى مشروعه بودن بنا به برداشت‏خاص خويش را لازمه حكومت مشروطه مى‏داند و اين نزاع هيچ گاه حل نشد و با متهم شدن هر كدام از سوى ديگران به ارتداد، آثار سوئى بر جاى گذاشت و راه را براى حكومت استبدادى پهلوى باز كرد. علامه فضل الله: من نمى‏پذيرم كه سبب عقب‏ماندگى، اختلاف اجتهادها در فهم اسلام باشد. بلكه عامل عقب‏ماندگى تعصب (عصبيت) است، عصبيت فكرى‏اى كه انسان را چنان از خويش لبريز مى‏كند كه فهم ديگران را منكر شود وخويش را داراى حقيقت مطلق بداند وبراى ديگران هيچ بهره‏اى از حقيقت نشناسد. عصبيت اين است كه از گفت وگو با طرف مقابل براى شناخت ماهيت ومبانى انديشه‏اش امتناع كنى. اين تعصب امروزه نيز در برخى از فقهايى كه داراى انديشه وفكر باز وروشن نيستند ودر گفت وگو با ديگران ودرك وبه رسميت‏شناختن طرف مقابل شرح صدر ندارند، ديده مى‏شود اينان با مسايل اجتهادى با ذهنيت‏سياه محض وسفيد محض رو به رو مى‏شوند. بنابر اين، عنصر تعصب است كه جوامع اسلامى را ساقط كرده است نه اختلاف آراء. زيرا امكان ندارد كه تنوع وتكثر آرا وانديشه‏ها بناى جامعه‏اى را در هم بريزد. طرح وعرضه نظرها و آراى متنوع به رشد وغناى جامعه خواهد انجاميد، اختلاف راى اجتهادى تنها در جوامع اسلامى نيست‏بلكه در غرب نيز وجود داشته و دارد. ما مى‏بينيم كه در غرب نيز برخى از متفكران مدل حكومت «پادشاهى‏» را ابزار عدالت دانسته‏اند وبرخى ديگر نظام «جمهورى‏» را طبيعى‏ترين ابزار عدالت‏خوانده‏اند وتا چندى پيش بعضى متفكران غربى نظام ديكتاتورى را بهترين شيوه حكومت مى‏دانستند وبعضى ديگر دموكراسى را برترين نوع حكومت دانسته‏اند. بر سر اين مساله در غرب نزاع‏ها وستيزهاى مدام وگفت وگوهاى طولانى در گرفته است. همچنين مى‏بينيم كه خود غرب است كه موضوع «سوسياليسم‏» و «كاپيتاليسم‏» را در اقتصاد اختراع مى‏كند. بنابر اين اختلاف اجتهاد، مشكل آفرين نيست. بلكه مشكل، تعصب وجمود است. زيرا غرب با وجود اين همه اختلاف راءى در نظريه حكومت ومكاتب اقتصادى و حقوق انسان، توانسته است نظام‏هايى استوار بنياد نهد كه در آن آراى گوناگون مورد احترام است واختلاف نظر سياسى، اقتصادى و مذهبى هيچ گونه خطرى در بر ندارد. در حالى كه ما از هرگونه اختلاف فقهى ياسياسى و فلسفى و كلامى بيم داريم چرا كه نتوانسته‏ايم زمينه‏اى آرام براى طرح ديدگاه‏هاى فرهنگى پديد آوريم، زيرا شخصيت‏گرايى همچنان بر ذهنيت صاحبان قدرت در جوامع اسلامى حاكم است، چنان كه به ديگران اجازه طرح نظر مخالف را نمى‏دهند. من معتقدم كه بايد از شيوه قرآن پيروى كنيم كه با دشمنان اسلام به شيوه‏اى كاملا دقيق و ظريف و با اسلوبى در نهايت عقلانيت‏سخن مى‏گويد. نداى قرآن اين است: (هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين) و (و انا او اياكم لعلى هدى او فى ضلال مبين) و (ها انتم حاججتم فيما لكم به علم فلم تحاجونى فيما ليس لكم به علم). مصيبت ما اين است كه غرب در برخى از روش‏هاى زندگى خويش ارزشهاى اسلامى را برگرفته است و ما در اين امور از منطق كافران پيروى مى‏كنيم. چندان كه بسيارى از مردم در مواجهه با مخالفان خويش، شيوه برخورد اقوام كفرپيشه را در رويارويى با انبياء سر مشق خود قرار مى‏دهند.**

**نامه مفيد: خوب است در اين جا به تفاوت ماهيت اختلافات در جوامع اسلامى و غرب اشاره كنم، اختلافات موجود در غرب، غالبا بين فلسفه‏ها و انديشه‏هاى سياسى است و همه آنان تقريبا به اين نكته اساسى رسيده‏اند و پذيرفته‏اند كه آرايشان بهره‏اى نسبى از حقيقت را داراست و چه بسا اصلا حق نباشد. يعنى به نسبيت معتقدند. اما اختلافات موجود در جوامع اسلامى و بين مسلمانان بيشتر ايدئولوژيك است و آراى فقيهان به منزله امورى مقدس و غير قابل برگشت‏به شمار مى‏آيد. علامه فضل الله: اولا: غرب در گذشته و حتى اكنون نيز در امور مقدس اختلاف داشته و دارد. اختلافات بين برخى از مذاهب مسيحى مانند كاتوليك، ارتدكس و پروتستان در نهايت‏شدت جريان داشته است. مثلا در شخصيت‏حضرت مسيح كه آيا شخصيتى خدايى است‏يا شخصيتى بشرى و مانند اين امور اختلاف نظر داشته و دارند. غربى‏ها در اعصار گذشته همانند مسلمانان بوده‏اند، اما به اين نتيجه رسيدند كه بايد اختلافات عقيدتى در مقدسات را در چارچوب قواعدى قرار دهند كه برايشان مشكل‏ساز نباشد. آرى، درست است كه فقيه، زمانى كه حكمى شرعى را استنباط مى‏كند، اعتقاد دارد كه اين حكم، حكم خداست. اما در عين حال معتقد است كه حكم وى ظنى است و نه قطعى. زيرا مبانى استنباطش از مقدمات ظنى برخاسته است و ما مى‏دانيم كه نتيجه چنان كه مى‏گويند تابع پست‏ترين دو مقدمه (اخس المقدمتين) است. هنگامى كه فقيه معتقد است كه استدلال وحجت مورد اعتماد وى نتيجه‏اى ظنى از پى داشته است، بسيار طبيعى است كه اين درك او را به امكان درست‏بودن و مطابق واقع بودن راءى ديگرى برساند. فرق بسيار است‏بين اين كه بگوييم: اسلام حقيقت مطلق را داراست و بين اين كه بگوييم: مجتهدان، حاملان حقيقت مطلق‏اند. اين كه راى مجتهد حقيقت مطلق مى‏باشد، اعتقاد مصوبه است. اما فقها و بويژه فقهاى شيعه اماميه به تصويب اعتقاد ندارند و خود را مصيب قطعى نمى‏دانند. زيرا بين ما مشهور است كه:«ان لله حكما واحدا يصيبه من يصيبه و يخطاه من يخطاه‏» خداوند، يك حكم دارد كه هركس آن را دريافت، دريافته است و هركس درنيافت‏به خطا رفته است. بله، مجتهد گاه به اين نتيجه مى‏رسيد كه در آنچه اجتهاد ورزيده، حجت‏بر او تمام بوده است، اما اين كجا و قطع داشتن به حكم كجا؟! واگر جز اين مى‏بود تغيير آراى مجتهد و اختلاف بين آراى مجتهدان را چگونه بايد تفسير مى‏كرديم؟ بنا بر اين چگونه ممكن است كه مجتهدى مجتهد ديگرى را به صرف خطاى در استنباط در عين حركت در مسير شناخته شده اجتهادى تكفير كند؟ كسانى كه معتقدند داراى حقيقت مطلق‏اند، ذهنيتى كم و بيش عقب‏مانده دارند، زيرا توجه ندارند كه شيوه كارشان ظنى است نه قطعى و يقينى. از اين رو من معتقدم كه مشكل بسيارى از كارشناسان مسلمان چه در فقه يا در كلام و يا... اين است كه در مديريت اختلاف فقهى يا كلامى، افراط مى‏ورزند.**

**نامه مفيد: آيا مى‏توان مفهوم آزادى را از قرآن يا از لابه لاى متون اسلامى ديگر دريافت؟ علامه فضل الله: به راحتى مى‏توان مساله آزادى انديشه انسانى را از قرآن استخراج كنيم. چنان كه در سخن خداى تعالى آمده است: (و قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر) (انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا). بنابر اين انسان آزاد است تا فكر كند. و معنى آفرينش او به صورت انسان همين است. بر اين اساس آزادى چيزى خارج از ذات انسان نيست تا طبق معمول مصادره يا ممنوع شود. آزادى براى انسان امرى ذاتى است زيرا خداوند او را آزاد آفريده است. اما مساله ديگرى هم وجود دارد وآن، اين كه خداوند هنگامى كه آزادى انسان را به لحاظ وجودى به رسميت‏شناخت‏به او فهماند كه اين آزادى، آزادى مسؤولانه است و او پاسخ‏گوى، نتايج مثبت و منفى بهره‏گيرى از آزادى خواهد بود. همچنين طبيعى است كه هر نظامى براى حفظ نظم عمومى جامعه به بررسى نتايج مثبت و منفى‏اى كه آزادى از پى خواهد داشت‏بپردازد. زيرا آزادى شخص، گاه به آزادى ديگرى آسيب مى‏رساند. اما، مساله آزادى انديشه به اين معنا كه به مردم در نشر انديشه‏هاى خود، حتى انديشه‏هايى كه به لحاظ عقيدتى، شرعى يا مفهومى مخالف اسلام يا مخالف نظام اسلامى باشد آزادى بدهيم، نيازمند مطالعه وسنجش ميزان تاثيرات مثبت ومنفى آن بر سطح جامعه است. بسيارى از فقهاى پيشين از حرمت‏حفظ كتب ضلال و حرمت نشر و توزيع و قرائت آن جز در صورتى كه قصد رد كردن در ميان باشد سخن گفته و مى‏گويند. چنين استدلال مى‏كنند كه عقل چنين حكم مى‏كند كه حفظ و نشر و توزيع اين كتاب‏ها، سبب تقويت‏باطل و تضعيف حق است. در حالى كه محاصره كردن و حذف و نابود كردن آن سبب تقويت‏حق و تضعيف باطل است و عقل به وجوب تقويت‏حق و تضعيف باطل حكم مى‏كند. اما من فكر مى‏كنم كه بسيارى از فقها از ظن خود يار عقل مى‏شوند و عقل خويش را مقياس قرار مى‏دهند. هر كدام حكم عقل را به گونه‏اى مى‏داند كه ذهنيت وتعليم وتربيتش به او القاء مى‏كند. حتى مواردى را سراغ داريم كه يكى از فقها حكم عقل را چيزى دانسته وديگرى ضد آن را مطابق حكم عقل دانسته است. به تصور من، شرايط تاريخى گذشته گويا چنان بوده كه محاصره انديشه وسلب آزادى فكرى تا حدى موفقيت آميز بود، زيرا جهان پيشين، در چهار ديوارى‏هاى تنگ و محدود، محصور بود ومجالى براى نشر انديشه در سطح جهانى وجود نداشت و طبعا اعمال فشار بر انديشه‏اى سبب تضعيف آن مى‏شد. اما امروزه جهان به يك دهكده تبديل شده و مساله آزادى انديشه به صورت مساله‏اى در آمد كه با حقوق انسان در سطح جهانى گره خورده واعمال فشار بر انديشه‏اى به آن فرصت و امكان انتشار در سراسر جهان را در حدى كه مستحق آن هم نيست مى‏دهد. در حالى كه اگر آن را آزاد بگذاريم، خوانندگان اندكى خواهد داشت. و اگر مسؤولان و كارشناسان فرهنگى وعقيدتى اسلامى توانستند آن انديشه را رد كنند به جاى هجوم و فشار، با دليل و برهان رد خواهند كرد. بنابر اين، به نظر من، اگر اين مساله را به دقت و با ملاحظه شرايط كنونى مطالعه كنيم، در مى‏يابيم كه اعمال خشونت و فشار و زور بر يك انديشه به تقويت آن وتضعيف انديشه مخالف با آن مى‏انجامد. در حالى كه آزاد گذاردن انديشه سبب كاهش حجم تاثير و تنگ شدن دايره فعاليتش مى‏شود و گاه اصلا مردم گوششان بدهكار سخن او نيست مگر كسى كه التفات به آن كند. ما بنا به تجربه‏اى كه در لبنان و مصر وعراق داشته‏ايم، ملاحظه كرده‏ايم كه بسيارى از كتاب‏هاى نقد وانتقاد دينى زمانى كه مورد هجوم قرار مى‏گيرند بارها به چاپ مى‏رسند و حتى كسانى كه در سطح خواندن آن نيستند هم آن را مى‏خرند، زيرا عنوان آزادى انديشه بر پيشانى آن مى‏چسبد. مثلا در مصر نويسنده‏اى را مى‏يابيم به نام «نصر حامد ابو زيد» كه نويسنده‏اى كم‏خواننده و كم‏طرفدار بود. اما زمانى كه انديشه‏اش محاصره شد، دفعات چاپ كتابش افزايش يافته و حتى كسانى كه اسمش را نشنيده بودند كتابش را خريدند و خواندند. از شواهد ديگر، تجربه حزب كمونيست در عراق و لبنان است، اين حزب در عراق تحت فشار شديد قرار گرفت و در عين حال توانست در زمانى سايه‏اش را بر تمام عراق بگسترد، در حالى كه در لبنان از آزادى كامل برخوردار بود ولى پس از هفتاد سال تقريبا نتوانست جز عده‏اى اندك را به خود جذب كند. زيرا مردم، مظلوم‏دوستند. اما هنگامى كه كتابى آزادانه وارد بازار مى‏شود چه بسا در چاپ اول هم زيان به بار آورد وبيشتر نسخه‏هايش در انبار بپوسد. بنابر اين در بحث آزادى انديشه بايد نتايج مثبت و منفى اعطاى آزادى يا منع آزادى را بطور دقيق بررسى كنيم و سعى نكنيم كه به حكم عقل در مقياس مطلق آن بيانديشيم، زيرا مسايلى وجود دارد كه بايد به حجم واقعى آن بيانديشيم نه به حجم خيالى آن.**

**پى‏نوشت**

**1- اين گفت و گو توسط آقاى مجيد مرادى دانشجوى رشته علوم سياسى دانشگاه مفيد صورت پذيرفته است.**